

بابایی

به روایت همسر شهید

علی مرج



در کتاب قطور تاریخ فصل جدیدی به نام انقلاب اسلامی و به نام انسان نوشته شده است. این فصل از جنس بهار است ولی به رنگ سرخ نوشته شده است و خزانی به دنبال ندارد. این فصل داستان تجدید عهد انسان در روزهای پایانی تاریخ است و برای همین با خون و اشک نوشته شده است؛ خونی که یک روز در این سرزمین بر خاک ریخته شد و اشکی که روزی در وداع، گوشه‌ی چادری پنهان شد و روزی دیگر بر سر مزاری به خاک فرو شد؛ و امروز باز هم جاری می‌شود تا یک بار دیگر گرد و غبار ناگزیر زمان را از چهره‌ی سرداران روزهای انتظار بشوید.

در کتاب قطور تاریخ فصل جدیدی نوشته شده است که سخت عاشقانه است.

بایت را که از زمین برگیری، آسمان راه‌های بی‌کرانش را نشانت خواهد داد. تو را در بر خواهد گرفت و چونان امانتی لطیف بالا خواهد برد. آن وحشت‌گنگ و بدوی از ارتفاع، صغیر گلوله‌هایی که با خود طنین مرگ دارند دیگر نخواهد ترساند. در نگاهت آسمان و زمین به هم می‌پیوندند تا افق شوند؛ جایی برای در آمدن و لاجرم غروب کردن و اگر غروب این‌گونه خونین نباشد، چه‌گونه آفتابِ هر صبح طلوعی تازه خواهد داشت؟

«عباس بابایی» آخرین پروازش را عید قربان انجام داد. هم‌سرش همان وقت در مکه منتظر آمدنش بود. فرصت کمی مانده بود و مرد، که از چند شب پیش تقریباً نخوابیده بود، کارهای زیادی داشت که باید انجام می‌داد.

□

حقیقت همسایه‌ی دیوار به دیوار مرگ بود و مرد حقیقت را یافته بود.

عباس بابایی

تولد: ۱۴ آذر ۱۳۲۹

اعزام به آمریکا جهت تکمیل دوره‌ی خلبانی: ۱۳۴۸

بازگشت به ایران: ۱۳۵۱

ازدواج با صدیقه (ملیحه) حکمت: ۴ شهریور ۱۳۵۴

شهادت: ۱۵ مرداد ۱۳۶۶